

چگونگی و ساختارهای بر تخت نشستن زنان فرمانروا در ایران باستان

(۵۵۰ پ.م. - ۶۵۱ م.)

الهام استادی*

کتابیون مزداپور**

چکیده

زن به‌عنوان جنسیتی منفرد با شایستگی‌ها و ویژگی‌های مختص خود همواره موضوع پژوهش‌های مختلف بوده و در طول تاریخ، نگاه جوامع به او دستخوش دگرگونی شده است. مسأله اصلی این پژوهش، زنان فرمانروا در ایران باستان (۵۵۱ پ.م. - ۶۵۱ م.) و روند به قدرت رسیدن آنان بوده است. ضرورت انجام چنین پژوهشی در نگاه تاریخی به زن و بررسی چگونگی جانشینی فرمانروایان باستانی است که پایه‌گذار اندیشه‌های فلسفه سیاسی دوران پس از خود شدند. در این راستا، به این پرسش پاسخ داده شد که چگونه یک زن که هیچ حق قانونی‌ای برای احراز این مقام نداشت، به تخت می‌نشست و نیز زمینه‌هایی که این نوع انتقال قدرت را فراهم می‌ساختند، چه بودند؟ بدین روش، مشخص شد که سه نوع استثنای کلی برای به تخت نشستن یک زن در ایران باستان وجود داشته است: ۱- سهیم شدن یک شاه‌بانو در پادشاهی همسر خود که یک شاه بود ۲- اعمال نفوذ

* دانشجوی دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، e.ostadi18@gmail.com

** استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی تهران (نویسنده مسئول)، mazdapour@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۰۸

و دسیسه همسر شاه تا دستیابی وی به تخت شاهی ۳- عدم وجود هر جانشین یا نایب‌السلطنه مذکر که ناچار به انتخاب یک زن به‌عنوان فرمانروا می‌انجامید.

کلیدواژه‌ها: زن، فرمانروا، ایران باستان، اشکانی، ساسانی.

۱. مقدمه

زنان سلطنتی ایران هخامنشی در پس پرده سرکوب زندگی نمی‌کردند، در دنیای دم‌کرده شهوانیت نیز نمی‌زیستند، بلکه قطعاً بخشی از ساختار دربار به شدت سلسله‌مراتبی را تشکیل می‌دادند که با فاصله نزدیکی با شاه حرکت می‌کرد. آنان به‌عنوان جزئی از حرم او (به معنی واقعی کلمه) از سبک زندگی خانه‌به‌دوشی دربار پیروی می‌کردند. تردیدی نیست که از حرمت و پاک‌دامنی و آنان به دقت پاس‌داری می‌شد، اما این بدان معنی نیست که زنان سلطنتی از تعامل با جامعه گسترده‌تر دربار منع می‌شدند یا فاقد استقلال بودند. منطقی است که حرم سلطنتی را جزء مهمی از فرهنگ دربار ایران بشناسیم و اهمیت سیاسی آن را در حفاظت از قدرت دودمان سلطنتی بپذیریم: زنان وارثان آینده تاج و تخت را به دنیا می‌آوردند و از آنان و موقعیت‌های فرزندان‌شان در درون ساختار پیوسته‌درتغییر سلسله‌مراتب دربار، به شدت و گاهی با وسواس پاس‌داری می‌کردند (لؤلین‌جونز، ۱۳۹۴: ۲۱۰). در دوران هخامنشی، ملکه مادر از نقطه‌نظر به وجود آوردن شاه اهمیت داشت. افلاطون می‌گوید شاه‌زاده‌خانم‌های هخامنشی برای این‌که خونشان پاک بماند، تحت مراقبت‌های سخت قرار داشتند و از این جهت بود که مقامی چنان شامخ داشتند. شه‌بانوان ایران مانند شاه مورد احترام بسیار و تحت محافظت‌های شدید بودند. فقط شه‌بانو و ملکه مادر می‌توانستند در سر میز با شاه بنشینند تا آن‌که حدود سال ۴۰۰ پ.م. اردشیر دوم این رسم را تغییر داد. به‌علاوه، پس از سلطنت اردشیر دوم، شه‌بانوان همیشه پوشیده از انظار از کاخ خارج می‌شدند (ادی، ۱۳۹۲: ۷۲). پس از دوران هخامنشی نیز، اهمیتی که به نژاد و خون ملکه داده می‌شد، نشان می‌دهد که چرا از میان جانشینان اسکندر، تنها سلوکیانی ایران را به ارث بردند که روابط نزدیک زناشویی با خاندان سلطنتی ایران داشتند. آپامنا، همسر سلوکوس، دختر یکی از بزرگان باکتریایی به نام سپیتامنس بود که خون هخامنشی در رگ‌هایش جریان داشت (ادی، ۱۳۹۲: ۷۲).

در این میان استفاده از نقش‌مایه زن بر مهرها و اثرمهرهای دوره سلوکی نسبت به اشکانیان رواج بیشتری داشت و حاکی از جایگاه مهم‌تر زنان در عرصه‌های اجتماعی و هنر

یاد شده است (نیک‌نامی و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۸۷). اما زنان سلطنتی اشکانی نسبتاً ناشناخته‌اند و در منابع مکتوب یونانی و رومی نسبت به زنان سلوکی و هخامنشی بسیار اندک به آن‌ها اشاره شده است (فیروزمندی و خان‌مرادی، ۱۳۹۳: ۲۵۲). اهمیتی که شاهان اشکانی برای مشکوی یا حرم قائل بودند، نه از شیوه خاص رفتار شرقی نشأت می‌گرفت و نه از فساد دستگاه درباری و شاهی، بلکه اجباری بود؛ چرا که هر بانویی درون مشکوی، یا شاهزاده بود یا دختر یکی از امیران فرودست، یا از بزرگان یا دست‌کم هدیه یکی از پادشاهان؛ مانند موزا. بدین گونه، هر یک از بانوان مشکوی نماینده یک پیوند سلطنتی یا همبستگی دوستانه به شمار می‌رفت و بنابراین گروه ایشان مجموعه‌ای بود از پیوستگی سیاسی. در صدر مشکوی، بانوی بانوان یا شاه‌بانوان بودند. اینان، چه بسا چنان که از نوشته‌های پیداشده در اورامان کردستان برمی‌آید، مشتمل بودند بر خواهران پادشاه و دست‌کم در یک مورد مادر شاه. با آن‌که از رفتار یا نفوذ شاه‌بانوان در منابع کهن چندان مطلبی به ما نرسیده است، اما می‌توان دریافت که این‌ها هم، مانند هم‌پایه‌های مصری و رومی خود، در مزاج شاهان در نهان نفوذی داشتند (کالج، ۱۳۸۸: ۷۴).

نخستین و بزرگ‌ترین آرزوی هر مرد داشتن همسری بوده است که از او فرزندی برومند به وجود آید و کسی که فرزندی نداشت، اسباب سرشکستگی خانواده خود را فراهم می‌آورد (علوی، ۱۳۸۹: ۲۰). به اعتبار بند ۹۶ متن پهلوی «خسرو قبادان و ریدکی» که یکی از جالب‌ترین متن‌های به جا مانده از دوره ساسانی است، زن زیبا و درباری باید دارای خصوصیات زیر باشد:

«۱- با اندیشه؛ ۲- مرد دوست؛ ۳- فاقد افزونی وزن؛ ۴- قد متوسط؛ ۵- سینه پهن؛ ۶- سر، سرین و گردن متناسب؛ ۷- پای کوتاه؛ ۸- میان باریک؛ ۹- زیر پای گودی‌دار؛ ۹- انگشتان بلند و ناخن برفین؛ ۱۱- اندام نرم و توپر؛ ۱۲- به‌پستان؛ ۱۳- گونه انارگون؛ ۱۴- چشم بادامین؛ ۱۵- لب بسدین؛ ۱۶- ابرو و طاق‌دیس؛ ۱۷- دندان سپید و خوشاب؛ ۱۸- گیسو سیاه، براق و دراز؛ ۱۹- نگفتن سخن بی‌شرمانه در بستر مردان. (عریان، ۱۳۶۶؛ ۱۰۷۴)

از سوی دیگر در ایران ساسانی، داشتن جنسیت مذکر به خودی خود یک امتیاز به شمار می‌آمد و در آن، مردان بر زنان برتری داشتند. نظام پدرتباری تمام ابعاد اجتماعی و سیاسی جامعه ساسانی را تحت تاثیر خود قرار داده بود و به‌صورت یک اصل سازمان‌دهنده عمل

می‌کرد. بازتاب این نظام در مواردی چون حق ارث، جانشینی، قیمومیت و سرپرستی خانواده نمود می‌یافت (نیک‌نامی و دژم‌خوی، ۱۳۹۱: ۵۶).

در دوران ساسانی، جایگاه زنان به موقعیت طبقاتی آن‌ها بستگی داشت. زنان طبقه بالا نظیر ملکه و مادر شاه در فعالیت‌ها و تصمیم‌گیری‌های خود آزادتر بودند. مهرهای برجامانده از آن‌ها اهمیت ایشان را نشان می‌دهد، چنان که در سنگ‌نگاره‌ها نیز حضور ایشان در بزم‌های شاهانه به چشم می‌خورد. این زنان در شکار، باده‌گساری و بزم‌ها در کنار مردان شرکت می‌کردند. زنان عادی جزو اموال مرد محسوب می‌شدند و بهای معینی (پانصد استر) داشتند. بسیاری از احکام دینی علیه زنان مربوط به زنان عادی و غیراشرافی است. گویی روحانیون هنگام توصیف جزئیات مربوط به هر یک از جنبه‌های زندگی زنان و آداب و آیین‌ها و حقوق مربوط به آنان دچار زحمت زیادی بوده‌اند. بنابراین، بحث مشرووحی درباره جایگاه زنان در جامعه ساسانی نمی‌توان کرد، مگر بررسی موضوع‌های گوناگونی که شاید تا حدی در این جا مسأله را روشن سازد. زنان به منزله مخلوقاتی نگرسته می‌شدند که می‌توانستند نظیر هم‌تای خود در اسطوره زرتشتی که دیوزنی به نام «جه» (jēh= روسپی) است، جامعه را ویران کنند. بندهش اشاره جالبی دارد مبنی بر این که اورمزد ناتوان بود از این که مخلوق دیگری غیر از زن برای فرزندآوری بیافریند و اگر می‌توانست جز این کند، همان می‌کرد. این نشان می‌دهد که در ذهن روحانیون یا مردان، زنان در قلمرو «اهورایی» قرار ندارند (دریایی، ۱۳۸۶: ۱۷۰-۱۷۱).

«از آن‌جا که رشته زندگی تمام اعضای خانواده به دست پدران خانواده‌ها بود، جامعه روم کاملاً تحت استیلاي مردان بالغ بود. زنان و کودکان چون اکثر جوامع باستانی، هیچ حقی نداشته و اجازه نداشتند برای خودشان تصمیم مهمی بگیرند» (ناردو، ۱۳۸۷: ۱۸).

فردوسی در شاه‌نامه، سه ویژگی بایسته زن را چنین می‌سراید:

به سه چیز باشد زنان را بهی	که باشند زیبای تخت مهی
یکی آن که با شرم و با خواسته است	که جفتش بدو خانه آراسته است
دگر آن که فرخ پسر زاید اوی	ز شوی خجسته بیفزاید اوی
سه‌دیگر که بالا و رویش بود	به پوشیدگی نیز مویش بود

این سه ویژگی با شرم بودن، پسر زادن و نیز زیبایی، همگی در بستگی با همسررداری است و در این‌ها نشانی از شایستگی‌هایی چون شجاعت، درایت و آینده‌نگری که مناسب رهبری و فرمانروایی یا حتی مدیریت خانواده و خانه‌ای کوچک باشد، نشانی نمی‌بینیم.

۱.۱ مسأله پژوهش

در پژوهش‌های پیشین درباره زنان فرمانروا در ایران هخامنشی تا ساسانی به مسأله چگونگی گزینش زن فرمانروا در ایران باستان پرداخته نشده است و در آن‌ها حتی به اشاره‌ای مختصر از مقایسه بسترهای گوناگونی که علی‌رغم هنجارها و قانون‌های سخت‌گیرانه موجود، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن یک زن شده‌اند، برخورد نمی‌کنیم. مسأله اصلی این پژوهش این است که در ایران باستان نگاه جنسیتی به مسأله انتخاب فرمانروا و جانشینی چگونه بوده است و آیا یک زن می‌توانست به طور قانونی و با روالی مرسوم به این مقام برسد؛ افزون بر این‌ها، به‌طور کلی چه باور دینی یا هنجار اجتماعی این نگاه را ملزم می‌کرده است؟

۲.۱ مبانی نظری

تجزیه و تحلیل عناوین و القاب شاهی در کتیبه‌های فارسی باستان ماهیت مقام پادشاه و شرایط داشتن آن را نشان می‌دهد. تمام متون میخی فارسی باستان تقریباً بدون استثنا با عبارت «من فلانم، شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر فلان، از خاندان هخامنشی» آغاز می‌شود. گاهی در متن کتیبه‌ها گفته شده است که «این مقام را اهورامزدا به من ارزانی داشت» یا «من به یاری اهورامزدا شاه شدم». این عبارت که مرتب تکرار می‌شود، کلام خود شاهان است که ماهیت و مقامشان را و این که چرا دارای چنین مقامی هستند، باز می‌نماید. آن‌ها برای آن شاه‌اند که اهورامزدا آنان را به آن سمت برگزیده است. توجیه مطلب از نظر دینی چنین است؛ حال فرق نمی‌کند واقعیت دنیوی آن چگونه باشد، با صلح و آرامش سلطنت را از پدر به ارث برده یا به قهر و غلبه تخت شاهی را تصاحب کرده باشند. در هر فرهنگ و تمدنی میان اندیشه و عمل تفاوت است. شاهان ایرانی که خلف ایرانی پادشاهان آشور و بابل بودند، مانند آن‌ها وقتی شاهی‌شان تحقق پیدا می‌کرد که اورنگ شاهی را عمداً و ماداً به جنگ آورند. پیروزی ظاهری و مادی آن‌ها نشان عنایت و توجه معنوی اهورامزدا و

برگزیدگی از جانب او بود. منزلت پادشاه، منزلت شاه بزرگ یا شاه شاهان بود. یعنی، شاه برترین فرمانروای قانونی روی زمین بود. اهورامزدا، خدای پارسیان، از آن جهت می‌توانست چنین منزلتی را به کسی اعطا کند که با غلبه نظامی ایران بر شرق نزدیک مقام و مرتبتی جهانی کسب کرده بود. او خدای بلندمرتبه جهان بود یا دست‌کم در نظر پارسیان چنین بود. او «این زمین را آفرید، آن آسمان را آفرید، انسان را آفرید و فلان را شاه کرد». پس خداوند به‌عنوان خالق گیتی حق داشت که فرمانروایی جهان را به کسی که خود برمی‌گزید، بسپارد و چنان که پارسیان می‌گفتند، خداوند فقط یک شاه بر می‌گزید، یک شاه بزرگ، «یک شاه از میان همه، یک فرمانروا از میان همه». یونانیان از این فلسفه دینی، یعنی یک شاه و یک پادشاهی، به خوبی آگاهی داشتند. آیسخولوس (Aeschylus) از زبان یکی از شخصیت‌های نمایش‌نامه‌اش می‌گوید که زئوس (در این جا مراد از زئوس همان اهورامزدا است) این را به‌صورت قانونی طبیعی بیرون آورده است که فقط یک مرد باید بر آسیا فرمانروایی کند. هر کس جز آن فردی که برگزیده خدا بود به هر علتی بر گاه شاهی اهورامزدا می‌نشست، مرتکب بزهی شده بود که مکافاتش مرگ بود (ادی، ۱۳۹۲: ۴۹-۵۱). در آن دوران، اهورامزدا تنها مردی آریایی، پارسی و از خاندان هخامنشی را به شاهی برمی‌گزید (ادی، ۱۳۹۲: ۶۹-۷۰). شاه ایران به فضیلت‌گزینش الهی‌اش، وجودی ممتاز و یگانه بود. وی هیبت و عظمت شأن خدای بزرگ ایرانیان را منعکس می‌ساخت و در نتیجه این منزلت، مقام و مرتبتی فوق‌طبیعی داشت. مرتبه او اگرچه پایین‌تر از مرتبه خدایی بود، اما بالاتر از مراتب آدمیان بود. آیسخولوس در نمایش‌نامه «پارسیان» داریوش شاه متوفی و پدر شاه موجود و فرمانروا، یعنی خشایارشا، را ایزوتئوس یعنی «برابر با خدایان»، تئون یعنی «خداسان»، تئومستور یعنی «در رأی‌زنی چون خدایان» و تئوس پرسیانس یعنی «خدای پارسیان» می‌نامد. نیز او را اکه‌کوس یعنی «معصوم و برکنار از لغزش»، که از خصوصیات خدایان و موجودات ایزدی است، می‌خواند. این لغت آخرین، گفتار خود داریوش را در کتیبه بیستون به یاد می‌آورد که بر خود می‌بالد که آریغ و بدکردار نبوده است (ادی، ۱۳۸۷: ۵۱).

سازمان اجتماعی اشکانیان نیز مانند هخامنشیان بود. شاه مقامی والا و متمایز از تمام طبقات به استثنای طبقه اشراف داشت. اشکانیان مدعی بودند که از اعقاب اردشیر دوم هخامنشی هستند و می‌کوشیدند تا به شیوه هخامنشیان فرمانروایی کنند. شاه تقریباً جدا از دیگران می‌زیست. میز او جدا از میز دیگران بود و هنگام غذا خوردن بر کرسی بلندی

می‌نشست. فرشته یا ملک او مورد احترام بود. زیرا شاه اشکانی اگرچه فروتر از خدا، اما برتر از انسان بود (ادی، ۱۳۹۲: ۱۰۹-۱۱۰). در دوره اشکانی، خاندان و بستگی خویشی برای پادشاهی بسیار مهم شمرده می‌شد. بزرگان، تنها فرمانبردار خاندان اشکانی بودند. هر نرینه‌ای از دودمان اشکانی از هر شاخه‌ای که بود، به شرط آن‌که نقص عضوی نداشت، در نظر آن‌ها شایسته پادشاهی بود. تنها مسأله‌ای که باعث اختلاف می‌شد این بود که کدام یک از اعضای این خاندان بایستی فرمان می‌راندند (کالج، ۱۳۸۸: ۷۳-۷۴).

ساسانیان اعتقاد داشتند که دختر با رسیدن به سن نه‌سالگی و پسر با رسیدن به سن پانزده‌سالگی می‌تواند ازدواج کند (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۷۲). در اوستا سن پانزده مهم‌ترین اوقات عمر آدمی شمرده شده است و نیز سن بلوغ و رشد پانزده بوده است و هر گاه چهارده گویند، چهارده سال و سه ماه است که با نه ماه در رحم، مجموعاً پانزده سال می‌شود. در فرگرد ۱۴، فقره ۱۵ و ندیداد، سن بلوغ پانزده سالگی شناخته شده است و در فرگرد ۱۴، فقره ۱۷ یشت‌ها و نیز به استناد دینکرد کتاب ۸، در پانزده سالگی طفل را رشد کرده و عضو جامعه می‌دانستند و مشمول تمام وظایف اجتماعی و مذهبی می‌شمردند (علوی، ۱۳۸۹: ۷۹).

با توجه به این گفته‌ها، به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در دوران ایران باستان، فرزندان یا اعیان مذكر خاندان شاهی ایران جانشینان برحق پدران خود برای احراز کرسی سلطنت بودند و نایب‌السلطنه مذكر اگر به سن قانونی رسیده بود، پس از مرگ یا عزل شاه پیش از خود فرمانروای قانونی تاج و تخت ایران می‌شد.

۳.۱ اهداف و ضرورت پژوهش

با توجه به مسأله پژوهش، هدف اصلی یافتن روش‌های گوناگونی است که از راه آن‌ها یک زن در ایران باستان پادشاه و فرمانروای اصلی کشور می‌شده است. این بررسی خود می‌تواند راه‌گشا و پاسخ‌گوی مسائل گسترده‌تری در زمینه نگاه به زن و جایگاه آن در ایران باستان باشد. به‌طور کلی، جای خالی پژوهش‌هایی در مسأله چگونگی جانشینی در ایران باستان بیش از پیش انجام این پژوهش را ضروری کرده است.

۴.۱ پرسش و فرضیه پژوهش

در این جا، پرسش اصلی روش های گوناگون به قدرت رسیدن یک زن به عنوان فرمانروای مطلق ایران باستان است. این پرسش بر اساس این فرضیه مطرح شده است که تنها مردان در ایران باستان از چنین حق الهی و قانونی برخوردار بودند و زنان فرمانروا تنها به صورت استثنا و آن هم در سلسله وقایعی خاص که زمینه ساز چنین شرایطی شده است بر سریر شاهی ایران تکیه زده اند.

۵.۱ شیوه پژوهش و مواد مطالعاتی

در این پژوهش با بررسی منابع متنی و سیر حوادث تاریخی مربوط به ایران باستان تلاش شده تا همه موارد استثنایی که در آن یک زن به فرمانروایی رسیده است، معرفی و کنکاش شوند. با این روند، کتب تاریخی دست مایه یافتن و معرفی زمینه های تاریخی گوناگونی شدند که طی آن ها فرمانروایی مؤنث بر تخت شاهی ایران نشسته بود.

۶.۱ پیشینه پژوهش

نخستین دهه از سده حاضر کانون توجه پژوهش گران به فرمانروایان زن ایران باستان و میان رودان بود. بیگوود (Bigwood, 2004) و اشتروگنل (Strugnell, 2008) هر کدام با نگاهی دیگرگون به معرفی و بررسی زندگی شاه بانو موزای اشکانی پرداخته اند. در همان سال، رایت (Wright, 2008) در پژوهش خویش کلئوپاترا تئا، شاه بانوی بی رحم سلوکی را مورد توجه قرار داد و اولسون (Olson, 2008) به بررسی تصاویر به جای مانده از شاه بانوان ساسانی و بزرگ زادگان مؤنث آن دوران پرداخت. در سال ۱۳۴۸ نخستین پژوهش درباره زن فرمانروای ایرانی به قلم ملکه ملک زاده بیانی نگاشته شد (ملک زاده بیانی، ۱۳۴۸) که در آن پادشاهی بوران، شاه بانوی ساسانی را بررسی کرده بود. پس از خلع چند دهه پژوهش در خصوص فرمانروایان زن ایرانی، در دهه حاضر شاهد پژوهش های ارزشمندی به زبان فارسی بودیم. در نخستین سال از این دهه، پژوهشی با عنوان «درآمدی بر نظام جنسیت و نابرابری اجتماعی در ایران دوره ساسانی» منتشر شد (نیک نامی و دژم خوی، ۱۳۹۱). دو سال بعد از آن، نیک نامی و همکارانش «تحلیل نقش اجتماعی زنان در جوامع سلوکی و اشکانی بر اساس مطالعه مهرها و اثرمهرها» را مورد توجه قرار دادند (نیک نامی، قاسمی و رضایی:

۱۳۹۳؛ در همان سال، فیروزمندی و خان‌مرادی زنان ایران در عصر اشکانی را کانون توجه خویش قرار دادند (فیروزمندی و خان‌مرادی، ۱۳۹۳). سپس، خان‌مرادی زنان خاندان سلطنتی اشکانی را بررسی کرد (خان‌مرادی، ۱۳۹۶).

۲. بررسی علل و چگونگی به تخت نشستن زنان فرمانروا در ایران باستان

۱.۲ عدم وجود هر جانشین یا نایب‌السلطنه مذکر و محق که به ناچار به انتخاب یک زن به عنوان فرمانروا می‌انجامید

در ایران باستان، اگر نایب‌السلطنه و بازمانده‌ای مذکر از خاندان شاهی ایران باقی نمانده بود، به ناچار یک زن از همان خاندان را برای دوره‌ای هرچند کوتاه به شاهی برمی‌گزیدند. نمونه‌های این ساختار به قدرت رسیدن زن به عنوان پادشاه را در به تخت نشستن همای، شاه‌بانوی اساطیری ایران و نیز بوران و آزرمی دخت شاه‌بانوان ساسانی می‌توان مشاهده کرد.

۱.۱.۲ همای

به روایت بندهش، پادشاهی همای سی سال بود. در شاه‌نامه سلطنت او سی و دو سال آمده است. لقب همای را فردوسی چهارزاد و گروهی چهارآزاد و شبری شهرآزاد نوشته‌اند. بعضی از مورخان قدیم اسلامی، چون حمزه، نام دیگری برای همای ذکر کرده‌اند که شمیران است و بی‌تناسب با نام سمیرامیس ملکه داستای آشور نیست. برخی دیگر از مورخان اسلامی نام همای را خمانی یا خمای نوشته‌اند (مشکور، ۱۳۶۳: ۱۰۱). ابن اثیر، نام دخت بهمن را «خمانا» آورده و درباره بر تخت نشستن او گفته است:

پس از بهمن، دخترش خمانا به پادشاهی رسید و مردم به پاس دل‌بستگی به پدر و گرامیداشت فرزاندگی و جهان‌داری نیکوی خوب وی، او را به گاه برآوردند. او نام خود را شهرزاد گذاشته بود. برخی نیز می‌گویند: وی از آن رو پادشاه شد که چون «دارا»ی بزرگ را از بهمن باردار شد، از شوهر خواست که به پاس پسری که در شکم دارد، تاج را بر شکم وی ببندد و پادشاهی را ویژه او گرداند. بهمن چنان کرد و به هنگامی که او در شکم بود، تاج را بر شکم شهرزاد، مادر وی گذاشت (ابن‌اثیر ۱۳۸۳، ۳۲۳ و ۳۲۴).

در فصل هجدهم بندهش نیز داستان پادشاهی همای چنین آمده است که چون گشتاسب شاه سی سال شاهی کرده بود، هزاره به سر رسید. پس هزاره چهارم آغاز شد. در

آن هزاره، زردشت دین را از هر مزد پذیرفت و آورد. گشتاسب شاه پذیرفت و رواج بخشید. با ارجاسب کارزاری شگفت کرد. بسیاری از ایرانیان و انیران از میان رفتند. در همان هزاره چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، (ایران‌شهر) ویران شد. ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند. ایشان همای دخت بهمن را به شاهی نشانند. پس در شاهی دارای دارایان، اسکندر قیصر از روم بتاخت، به ایران‌شهر آمد. دارا شاه را بکشت. همه دوده شاهان و مغ مردان و پیدایان ایران‌شهر را نابود کرد. بی‌مر آتشکده‌ها را بیفسارد، گزارش‌های دین مزدیسنان را بستد و به روم فرستاد. اوستا را بسوخت و ایران‌شهر را به نود کرده‌خدائی بخش کرد (بهار ۱۳۹۰، ۱۴۰).

در اوستا همای دختر گشتاسب است و از همای، دخت بهمن، خبری نیست ولی در ادبیات پهلوی، از دو همای خبر داریم، یکی دخت گشتاسب و دیگری دخت بهمن. لقب همای را فردوسی چهارزاد و گروهی چهارآزاد و شبری شهرآزاد نوشته‌اند. بعضی از مورخان قدیم اسلامی، چون حمزه نیز نام دیگری برای همای ذکر کرده‌اند که شمیران است و بی‌تناسب با نام سمیرامیس ملکه داستای آشور نیست. برخی دیگر از مورخان اسلامی نام همای را «خمانی» یا «خمای» نوشته‌اند (مشکور ۱۳۶۳، ۱۰۱).

بنا به روایت فردوسی، بهمن وصیت کرد که جانشین او کسی است که از همای، دختر و زن او متولد شود. همای پس از مرگ بهمن به تخت پادشاهی نشست و سه ماه بعد، پسری آورد و چون ملکه نمی‌خواست که از سلطنت کناره گیرد، او را در صندوقی نهاده و در آب فرات افکند و گازی (=جامه‌شوی) وی را از آب بر آورد و او را داراب نامید و پس از این که به حد رشد رسید و آوازه دلآوری او در جنگ با روم شنیده شد، همای او را خواست و پادشاهی را به او داد. فردوسی درباره پادشاهی همای چنین سروده است (علوی، ۱۳۸۹: ۳۰).

کنون بازگردم به کار همای	پس از مرگ بهمن که بگرفت جای
به بیماری اندر بمرد اردشیر	همی بود بی‌کار تاج و سریر
همای آمد و تاج بر سر نهاد	یکی رای و آیین دیگر نهاد
سپه را همه سربه‌سر بار داد	در گنج بگشاد و دینار داد

بعد از انقضای ایام دولت خسرو، شیرویه و اردشیر و شهریار و پوران‌دخت - که بورانی منسوب بدو است - و آرمیدخت و کسری بن جسنس و فرخزاد، به نوبت

سلطنت کردند و یزدجرد بن شهریار که آخرین ملوک عجم بود در زمان خلافت عمر کشته شد و از آن طبقه جز نام و نشان نماند (خواندمیر ۱۳۷۲، ۴۵).

۲.۱.۲ بوران

خسرو دوم پرویز به دلیل حرص و آز و عشق به تجمل و خودستایی و خودپرستی و غرور، مملکتی را که کانون مدنیت بود و قدرت خیره‌کننده داشت و موجبات اعتلا از هر جهت برایش فراهم بود، به سوی واژگونی و تباهی کشید. پس از کشته شدن خسرو دوم به دست پسرش شیرویه (کواد دوم)، این شاهزاده نالایق و بدخواه به سلطنت رسید که در مدت کوتاه سلطنت خود، که آن را شش تا هشت ماه گفته‌اند، بسیاری از شاهزادگان و بزرگان مملکت را از بین برد (ملکزاده بیانی، ۱۳۴۸: ۲۳).

پس چون شیرویه برادران را بکشت، هیچ فرزندی از پرویز نمانده بود مگر دو دختر، یکی را پوران‌دخت و یکی را آزرمی‌دخت. هر دو دختر پرویز بودند و پوران مهتر بود و آزرمی [دخت] آن بود که پدر رستم را بکشت و رستم آن بود که [یزدجرد شهریار] را به ملک بنشانند و [یزدجرد بن شهریار] به روزگار خلافت عمر بود. پس هر دو خواهر پیش شیرویه آمدند و او را بسیار ملامت کردند و گفتند [که] حرص تو [به] ملک اندر بدان جای رسید [که پدر را بکشتی و] همه [برادران [را] و این همه به سه چهار ماه [اندر بکردی] و این بدان [امید] کردی که جاودان به ملک اندر بمانی و اگر چه بسیار بمانی به آخر بمیری. خدای تعالی تو را از این ملک برخوردار داری مدهاد [و] بر او نفرین کردند [پس] او بیمار شد و از تن خویش اندر ماند و هیچ [مزه از عمر و هیچ] لذت از ملک نیافت [و] تا تمامت هفت ماه بزیست پس بمرد [بلعمی ۱۳۵۳، ۱۱۹۱-۱۱۹۲].

تاریخ بلعمی به تخت نشستن بوران را چنین شرح می‌دهد:

پس چون بوران‌دخت به پادشاهی بنشست، عدل و داد کرد و جور [و ستم] برگرفت و آن مرد که شهربراز را کشته بود بود، بخواند و بنواخت. و او از خراسان بود نام وی فسفروخ. بوران‌دخت او را وزیری بداد و نامه نوشت به همه سپاه‌ها تا همه به حضرت او گرد آمدند و آن نامه برایشان بخواند و از آن نسخه نامه به هر شهری نوشتند و اندر آن نامه چنین نوشته بود که: این پادشاهی نه به مردی [نگاه] توان داشتن بلکه به عنایت حق سبحانه و تعالی و ملک به عدل و سیاست پادشاه نگاه توان داشتن و سپاه دشمن نتوان شستن مگر به عطا دادن به سپاه و سپاه نتوان داشت مگر به داد و عدل و انصاف.

و چون پادشاه دادگر بود، ملک بتواند داشتن، اگر مرد بود و اگر زن و من چنان امیدوارم که شما [عدل] و داد و عطا دادن از من ببینید چنان که از هیچ کس ندیده باشید و بفرمود [تا] هر چه در ولایت بر مردم از روزگار پرویز بقایای خراج بمانده بود، همه [ببفکنند] و آن دفترها بشستند. و داد و عدل بگسترانید، چنان که به هیچ روزگار ندیده بودند. و آن چوب چلیپا که از روم آورده بودند و پرویز باز نداده بود، آن را به ملک روم باز داد تا او را به بوراندخت میل افتاد و رها نکرد که کسی در پادشاهی او رود. و به روزگار او پیغمبر (ص) از دنیا مفارقت کرد و ابوبکر [به خلیفتی] بنشست و بوراندخت یک سال و چهار ماه پادشاه بود و آن فسفروخ خراسانی وزیر او بود. چون بوراندخت بمرد، مردی از خویشان پرویز نام او جشنسده، از پس بوراندخت به ملک بنشست و یک ماه [ببود] پس بمرد و پادشاهی به آزر می دخت رسید (بلعمی ۱۳۵۳، ۱۱۹۸).

ثعالبی نیز دلیل بر تخت نشستن بوران را عدم وجود یک مرد در تبار شاهی دانسته و چنین آورده است که

چون بزرگان و سران به مدائن بازگشتند، از میان خاندان شاهان مردی نیافتند که او را به شاهی بردارند. ناگزیر پوران دختر پرویز را به شاهی برگزیدند. وی خردمندتر و برتر از زنان نظیر خود بود. بر تخت شاهی بنشست و مانند همای، دخت بهمین، از آن سوی پرده با مردم نیکو سخن گفت و دادگستری و دهش را نوید داد و دستور داد تا خسرو فیروز، کشته اردشیر را بکشند. گزارش پادشاهی او به پیغمبر که درود خداوند بر او باد، رسید فرمود: مردمی که کارشان به زنی وابسته شود، رستگار نخواهند شد. گردش کار نیز چنان شد که او فرموده بود. چون هشت ماه از شاهش بگذشت، به بیماری دچار شد و در آن بیماری مرگش فرا رسید (ثعالبی ۱۳۶۸، ۴۶۹).

ابوحنیفه می‌نویسد: «چون از پادشاهی شهریار (شیرویه) گذشت، بزرگان کشور از این که کسی که از خاندان پادشاهی نیست بر ایشان حکومت کند سر باز زدند و بر او شورش کردند و او را کشتند و جوان شیر (اردشیر سوم) پسر خسرو پرویز را که مادرش کردیه، خواهر بهرام گور، بود به پادشاهی نشانندند او هم یک سال پادشاهی کرد و در گذشت. آن‌گاه پوران، دختر خسرو، را به پادشاهی برگزیدند و این بدان سبب بود که شیرویه هیچ یک از برادران خود غیر از جوان شیر را که کودک بود زنده نگذاشته بود. در این هنگام شهریاری ایرانیان به سستی گرایید و کارشان به ناتوانی کشید و شوکت ایشان از هم پاشیده شد: گویند چون پادشاهی به پوران دختر خسرو پرویز پسر هرمزد رسید در سرزمین‌های

اطراف شایع شد که ایران را پادشاهی نیست و ایشان از ناچاری به درگاه زنی پناه آورده‌اند (ابوحنیفه، ۱۴۲). در مورد چگونگی به تخت نشستن بوران، نیز ابن اثیر می‌نویسد:

هنگامی که شهربراز کشته شد، ایرانیان شاه‌دخت پوران را به پادشاهی برآوردند زیرا در میان مردان کسی نبود که او را به تخت پادشاهی بر آورند. چون پوران به اورنگ شاهنشاهی بر آمد، خوش‌رفتاری با تودگان را پیشه کرد، با دادگری بر ایشان فرمان راند، پل‌ها را از نو ساخت، بازمانده‌های باژ را فرو هشت و چوبه دار عیسای مسیح را به پادشاه روم برگرداند. پادشاهی او یک سال و چهار ماه بود. پس از او مردی به نام خوشنوش بنده از عموزادگان دور خسرو پرویز بر سر کار آمد. سپاهیان او را کشتند زیرا رفتار او را خوش نداشتند (ابن اثیر ۱۳۸۲، ۵۷۹).

پس از کمتر از یک سال پادشاهی، کواد دوم شاید از طاعون مرد و جای خود را به پسرش، اردشیر سوم که هنوز کودکی خردسال بود، داد. شهربراز تلاش کرد تا خود تاج و تخت ساسانی را به دست آورد. از این رو، در ژوئن ۶۲۹ م. گویا با پشتیبانی هراکلیوس، او به تیسفون لشکر کشید، نیروهای اردشیر سوم را شکست داد و او و هواداران برجسته‌اش را کشت. شهربراز بر تخت نشست و کمتر از دو ماه بعد، او نیز کشته شد. مدعی دیگری نیز که برادرزاده خسرو بود، پیش از آن که بتواند با نام خسرو سوم به تیسفون در آید، کشته شد. از آن‌جا که هیچ کدام از پسران خسرو دوم زنده نمانده بودند، بزرگان دخترش بوران را به تخت نشانددند. بوران نخستین زنی بود که به این مقام رسید، اما او هم پس از یک سال و چند ماه پادشاهی، مرد (Frye, 2006: 170-171).

بر روی تنها دینار زرین به جای مانده از بوران نوشته «pzun bur'n» افزون بوران» و خوانش رابرت گوبل از نوشته پشت این سکه این است «tlyn bur'n بوران/ دو، gyh'n MN GDH nyw klt'1» که زمین را با فر خویش نیرومند می‌سازد (امینی ۱۳۹۲، ۱۰۸).



تصویر ۱: دینار زرین به جای مانده از بوران (دریایی، ۱۳۸۳؛ ۵۴)

۳.۱.۲ آزر می دخت

دوره حکومت بوران دوران ثبات قدرت شاهنشاهی و بازسازی حکومت بود. احتمالاً علت روی کار آمدن او این بود که وی تنها وارث ملوکانه بود. آزر می دخت، دختر دیگر خسرو پرویز به جای خواهر خود بوران بر تخت نشست. بوران و آزر می دخت، هر دو توسط یکی از فرماندهان ساسانی خلع شدند (دریایی و رضاخانی، ۱۳۹۷: ۶۷). ابن عبری داستان آزر می دخت را چنین روایت کرده است که دسته جات یورش را در سرزمین سیاه (ارض سواد) در امتداد رود فرات هدایت کردند. ملکه فارس آزر می دخت (شاهبانوی عجم) به آنجا رسید و به دوازده هزار نفر از جنگجویانش دستور حمله داد و مهران بن مهرویه بزرگ را به نمایندگی فرستاد. او با لشکر خود روان شد و آنان (اعراب) را شگفت زده کرد. فارس ها به سوی عرب ها روی کردند و سرزمین پیرامون شهرهایشان را گرفتند و به آنها یورش بردند. و به آنها گفتند: همانا ما از تحت پادشاهی یک زن خارج شدیم. همگی جمع شدند و آزر می دخت را خلع کردند و پسر بچه ای به نام یزدجرد که ستاره ای از نسل خسرو پسر هرمز بود را به شاهی انتخاب کردند و به فرمان او گوش فرادادند. (ابن عبری، ۱۹۹۲: ۱۷۲-۱۷۳)

۳. سهیم شدن یک شاه بانو در پادشاهی همسر خود که شاه بود

گاه به دلایل نامعلوم مردی که پادشاه ایران بود همسرش را نیز در پادشاهی خود سهیم می کرد. نمونه های این ساختار به قدرت رسیدن زن به عنوان پادشاه را در به تخت نشستن آنزازه، شاه بانوی الیمایی و نیز دینگ و شاپور دخت شاه بانوان ساسانی می توان مشاهده کرد. به قدرت رسیدن موزا، شاه بانوی مادر/همسر فرهادک اشکانی نیز که چند سال پس از بر تخت نشستن فرهادک به دست فرزند/همسر خود در پادشاهی ایران سهیم شد نیز از همین قاعده پیروی می کند اما با توجه به سیر حوادث تاریخی آخرین سال های پیش از میلاد و نیز اعمال نفوذ و دسیسه موزا تا کشتن فرهاد چهارم اشکانی که پیش از فرهادک (پسر فرهاد چهارم) همسر وی بود و به قدرت رساندن فرزندش، فرهادک، از این راه بهتر است که ساختار زمینه ساز بر تخت نشستن موزا را در سومین نوع خود دسته بندی کرد.

۱.۳ آنزازه

برای تاریخ‌نگار اهمیت خاصی دارد تا موجودی شواهد کتیبه‌ای و سکه‌شناختی را که در الیمایی پدید آمده یا از آنجا نشأت می‌گیرند، ارزیابی کند. بدون آن‌ها، آگاهی‌های ضمنی مؤلفان باستان تنها به دشواری، قابل فهم و تفسیر است. در ضمن، کتیبه‌ها و سکه‌ها برای درک بهتر تاریخ سیاسی الیمایی اشکانی، نه تنها درخور اهمیت، بلکه برای فهم فرهنگ آن ضروری نیز هستند (دابرووا، ۱۳۹۲: ۶۴۴). کامنسکی‌سوم، پادشاه الیمایی که پیرامون سال‌های ۸۱/۸۲ تا ۷۲/۷۳ پ.م. بر این سرزمین فرمان می‌راند، همسر خود شهبانو آنزازه را در پادشاهی خویش سهیم کرده بود. این موضوع از همه سکه‌های این دو که نیم‌تنه توأمان آن‌ها را نشان می‌دهد پیداست؛ چرا که روی همه سکه‌های ایشان، نیم‌تنه کامنسکی‌سوم جلوتر از هم‌سرش نقش شده و در نوشته پشت سکه نیز نام وی پیش از شهبانو آنزازه آمده است (van't Haaf, 2007: 63-67).

نوشته این سکه‌ها که چهاردرهمی‌های نقره تا آبول را دربرمی‌گیرند، KAMNAΣKIPOY KAI BΑΣIΛIΣΣHΣ ANZAZHΣ «شاه کامنسکی‌سوم و شهبانو آنزازه» است (سلوود، ۱۳۸۳: ۴۱۰).

خاراسن همسایه غربی الیمایی بود. بدون ارزیابی همزمان شواهد نوشتاری، باستان‌شناسانه و سکه‌شناختی نمی‌توان تصویر قابل‌فهمی از خاراسن به دست آورد (شول، ۱۳۹۲: ۶۳۴). در این میان، اهمیت ویژه‌ای نصیب سکه‌ها می‌شود. سکه‌های خاراسن بر اثر ذکر نام صاحبان آن‌ها و سال ضرب، تدوین گاه‌نگاری مطلق و بازسازی توالی فرمانروایان را ممکن می‌سازند (شول، ۱۳۹۲: ۶۳۰). اما، بررسی تاریخ و سکه‌های خاراسن نام هیچ شاه‌بانوی فرمانروایی را به دست نمی‌دهد (نک: افتخاری، ۱۳۹۷: ۳۱ و سلوود، ۱۳۸۳: ۴۱۲-۴۱۶). دیگر شاه‌نشین کوچک جنوب ایران و همسایه شرقی الیمایی، پارس بود. شالوده مأخذ تاریخ پیش از میلاد این شاه‌نشین، منحصراً سکه‌های شاهان پارس است (ویزهوفر، ۱۳۹۲: ۶۶۰). در مورد این شاه‌نشین نیز به نام هیچ شاه‌بانویی نه بر سکه‌ها و در کتاب‌های تاریخ بر نمی‌خوریم (نک: سلوود، ۱۳۸۳: ۴۰۸). به نظر می‌رسد هم‌چون خاراسن، قوانین دربار پارس نشستن یک زن بر تخت این سرزمین را به شدت منع می‌کرده است.



(Van't Haaf, 2007: 63)

۲.۳ دینگ و شاپوردختک

گرچه بنا به همه گزارش‌ها، ملکه بوران و ملکه آزرمی‌دخت، یگانه بازماندگان مشروع خاندان ساسانی در سده هفتم میلادی بودند، اما پذیرش پادشاهی آن‌ها و این‌که منابع ساسانی از آنان به نیکی یاد می‌کنند، نشان می‌دهد که روحانیون نیز آن‌ها را پذیرفته بودند. ملکه‌های دیگر عبارت‌اند از اردشیر-ناهید که خواهر و همسر بهرام دوم بود و نیز شاپوردختک، همسر دیگر او، که یگانه ملکه‌ای است که تصویرش در کنار بهرام دوم روی سکه‌ها دیده می‌شود (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۷۰). بر این سکه‌ها شاپوردختک با تاج مادی بلند گنبدار تصویر شده است و گاهی ولیعهد نیز به همراه بهرام و شاه‌بانویش تصویر شده است (گوبل، ۱۳۸۳: ۴۳۳).

دو پسر یزدگرد دوم، یعنی هرمز سوم (۴۵۷-۴۵۹ م.) و پیروز یکم (۴۵۹-۴۸۴ م.)، پس از یک‌دیگر به شاهی رسیدند. گرچه، دومی در کشمکش بر سر جانشینی، اولی را برکنار کرد. هنگام به تخت نشستن هرمز سوم، پیروز به خراسان در شرق گریخت و به یاری سپاهی احتمالاً از کیداریان یا هیاطله توانست تاج و تخت را به دست آورد. در این میان، تا جایی که می‌دانیم، هنگام پادشاهی کوتاه هرمز، مادرش دینگ فرمانروای پایتخت یا بخشی از آن بود. (دریایی، ۱۳۸۳: ۴۰). اکنون مهری موجود است که صورت این ملکه با نام و عنوانش بانیشنان بانیشن (شاه‌بانوی شاه‌بانوان) به حروف پهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر دارد که بر فراز آن گیسوانش به شکل گویی با نوار کوچکی بسته شده است. گوشواره‌ای که دارای سه مروارید است به گوش و گلوبند مرواریدی به

چگونگی و ساختارهای بر تخت نشستن زنان فرمانروا در ایران باستان ۱۷

گردنش دیده می‌شود و گیسوان تابدارش به چندین رشته بافته و فروهشته است (کریستینسن، ۱۳۳۷: ۳۱۳).

در کتیبه شاپور یکم در کعبه زردشت نیز نام این دو چهره به میان آمده است. این کتیبه که نمونه بازساخته کتیبه بیستون داریوش است، از جنبه‌های گوناگونی از جمله ارزش‌های زبانی، اعلام اشخاص، نام‌های جغرافیایی ایرانی و نیز امپراتوری روم، منصب‌های دولتی و اطلاعات تاریخی بسیار باارزش قلمداد می‌شود.

20- ō rōz akbīd ēw, naʔn ēw grīw ud panj hōfān, maō čafār pās sāsān xwdāw ud pābāg šāh ūd šābuhr šāh pābagān ud ardaxšīr šāhān šāh, Xōrānzēm šahr bāmbišn, āddur anāhīd bāmbišnān bāmbišn, dēna bāmbišn, wahrān gēlān šāh, šābuhr mēšān šān, hōrmazd ardaxšīr wuzurg šāh arman, narsih sagān šāh, šābuhr-duxtag

۲۰- سه روز یک گوسفند یکساله، یک گریو و پنج هوفن نان، چهار پاس می، برای روان ساسان‌خدای و بابک‌شاه و شاپور شاه بابکان و اردشیر شاهان شاه؛ خورانزیم شهربانو؛ آذر- ناهید شاهبانوان شاهبانو، دینگ شاهبانو، بهرام گیاتنشاه؛ شاپور میشان شاه؛ هرمزد اردشیر شاه بزرگ ارمنیه؛ نرسی سگان شاه؛ شاپور دخت (عریان ۱۳۸۲، ۶۸ و ۷۲).

یکی از زیباترین مهرهایی که به دست آمده، مهری یاقوتی از شهبانو دینگ است که در موزه ارمنی‌ناژ نگهداری می‌شود.



(Lukonin and Ivanov, 2012: 107)

۴. اعمال نفوذ و دسیسه همسر شاه تا دست‌یابی وی به تاج و تخت شاهی

گرچه در ایران باستان تنها یک مرد می‌توانست به‌صورت قانونی فرمانروای ایران شود، اما گاه شاه‌بانوی همسر یک شاه مذکر نیز با دسیسه، همسر خود را فرمانروا بود، می‌کشت یا از فرصت به‌دست‌آمده از خلع قدرت پس از مرگ همسر سود می‌جست و با نفوذ بر فرزند مذکر خود که وارث قانونی تاج و تخت بود، برای کسب قدرت سود می‌جست. نمونه‌های این ساختار به قدرت رسیدن زن‌پادشاه را در به تخت نشستن کلئوپاترا ثا، شاه‌بانوی سلوکی و نیز موزا، شاه‌بانوی اشکانی می‌توان مشاهده کرد.

۱.۴ کلئوپاترا ثا (Cleopatra Thea)

کلئوپاترا ثا (کلئوپاترای خداگون) شاه‌بانوی همسر سه فرمانروای سلوکی بود: الکساندر بالاس (Alexander Balas)، دمتریوس دوم نیکاتور (Demetrius II Nicator) و آنتیوخوس هفتم سیدتس (Antiochus VIII Grypus) (نک: Kosmin, 2014: 243). کلئوپاترا ثا پس از مرگ دمتریوس دوم نیکاتور، یک سال به تنهایی فرمانروای سلوکی بود (۱۲۶-۱۲۵ پ.م.) و پس از آن چند سال به‌همراه پسرش، آنتیوخوس هشتم گریپوس (Antiochus VIII Grypus)، از ۱۲۵ تا ۱۲۱ پ.م. پادشاهی کرد (Wright, 2008: 39). آپیان (Appian) می‌گوید که در خلال جنگ‌های داخلی شدید، که پس از مرگ اپیفانس در سوریه جریان داشت، کلئوپاترا ثا تصمیم گرفته بود آنتیوخوس گریپوس را برای تحصیل به آتن بفرستد. مشخص نیست این اتفاق در غیاب دمتریوس دوم نیکاتور (همسر دوم کلئوپاترا ثا، پدر آنتیوخوس گریپوس) به عنوان اسیر اشکانیان رخ داده بود یا هنگام بازگشت وی بر سر قدرت. در واقع، گریپوس برادر بزرگ‌تر بالغی به نام سلوکوس (پنجم) داشت که به واسطه ارشد بودن، برای ولیعهدی حق تقدم داشت. برای جلوگیری از رقابت آتی بر سر تاج و تخت، ممکن است گریپوس را هر زمانی پس از تولدش به آتن فرستاده باشند. پس از مرگ آنتیوخوس سیدتس (۱۲۹ پ.م. در برابر اشکانیان) و دمتریوس نیکاتور (۱۲۵/۶ پ.م. در برابر الکساندر زابینا غاصب (Alexander Zaina)، برادر بزرگ‌تر گریپوس، سلوکوس پنجم، به‌عنوان شاه برحق سلوکی پس از پدرش بر تخت شاهی نشست. کلئوپاترا ثای بلندپرواز، که می‌ترسید مبادا پسر بالغش تمام قدرت‌های وی را از او بگیرد، چند ماه بعد دستور به کشتن او داد. سال بعد را، پیش از آن‌که آنتیوخوس گریپوس را از یونان به خانه فراخواند و او را شاه بنامند، کلئوپاترا ثا به‌تنهایی فرمانروایی کرد. پس از به‌تخت‌نشینی

گریپوس نیز، کلئوپاترا تنها به عنوان ملکه-وارث و نایب‌السلطنه پسر جوانش را در پادشاهی شریک شد. معلوم نیست چرا کلئوپاترا تنها آنتیوخوس گریپوس را از آتن فرا خواند؛ اما بسیار محتمل است که مردم سوریه با فرمانروایی کسی که هم مونث بود و هم از دودمان بطلمیوسی، مشکل داشتند (Wright, 2008: 39).

دمتریوس دوم (فرمانروای سلوکی: ۱۴۵-۱۳۸ پ.م. و ۱۲۹-۱۲۶ پ.م.) در سال ۱۴۵ پ.م. کنترل بخش‌های اعظم سوریه را به دست آورده بود؛ بطلمیوس ششم (Ptolemy VI) پتولمایوس ششم، فرمانروای مصر: ۱۶۳-۱۴۵ پ.م.) دخترش کلئوپاترا تنها را، که پیش از این همسر الکساندر بالاس بود، به همسری دمتریوس دوم نیکاتور در آورد. کشمکش‌های درون دودمان و نیز شورش تیمارخوس، فرمانروایی سلوکیان در شهرهای شمالی را فرسوده کرده بود؛ در سال ۱۴۷/۱۴۸ پ.م. اشکانیان به رهبری مهرداد یکم از ناحیه دریای خزر تا ماد پیش آمده بودند و در سال‌های ۱۴۱ و ۱۴۰ پ.م. به ترتیب بابل و ایلمای را نیز زیر فرمان خود در آوردند. لشکرکشی دمتریوس دوم برای بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست‌رفته به دستگیری و اسارت وی در دربار اشکانی منتهی شد؛ در آن‌جا، وی را به همسری رودوگون، دختر مهرداد یکم، در آوردند (Kosmin, 2014: 22). در این حین، یک فرمانروای سلوکی غاصب به نام تروفون (Tryphon) بر بخش اعظم امپراتوری سلوکی فرمانروایی می‌کرد و تمرکز قدرت در آپامیا و انطاکیه (آنتیوخیه) بود. کلئوپاترا تنها، که اکنون شوهرش در اسارت به سر می‌برد، سلوکیه پیریا را که بر کران سوریه جای داشت، در دست گرفته بود. کلئوپاترا تنها برای شکست دادن تروفون از آنتیوخوس، پسر بزرگ‌تر دمتریوس یکم سوتر، یاری خواست و این چنین بود که وی با نام آنتیوخوس هفتم سیدتس اعلام پادشاهی کرد و به‌زودی بر تروفون پیروز شد (Bivar, 2006: 36-37).

۲.۴ موزا (Musa)

امپراتور آگوستوس رومی کنیزکی زیباروی به نام موزا برای فرهاد چهارم فرستاده بود و این کنیزک چنان دل از شاه سالخورده ربوده بود که شاه او را پس از به دنیا آوردن یک پسر، به مقام شاه‌بانو ارتقا بخشید. آمدن موزا عواقب اندوهباری داشت؛ وی توانست فرهاد چهارم را راضی کند که پسر او را با نام فرهادک به جانشینی برگزیند (Bivar, 2006: 67-68). پس از آن، پسران و نوه‌های فرهاد چهارم به روم فرستاده شدند، ابداً نه به‌عنوان گروگان صلح، بلکه برای آن‌که پسر فرهاد چهارم و شاه‌بانو موزا از رقابت‌های خطرناک نابرداری‌های

بزرگ‌تر و اخلاف آن‌ها که مدعی پادشاهی بودند، در امان باشد (ویزهوفر، ۱۳۸۹: ۸۶). اما موزا که اکنون از شر رقیبان خلاص شده بود، فرهاد چهارم را مسموم کرد تا پسرش زودتر بر تخت شاهی جلوس کند. در نتیجه، فرهادک از سال ۲/۳ پ.م. تا ۴ میلادی پادشاهی کرد (ولسکی، ۱۳۸۸: ۱۶۷). در واقع، موزا زنی اغواگر و دسیسه‌چین بود که عشق فرمانروای پیر برای پیمودن پله‌های قدرت استفاده کرد و به‌عنوان جاسوس در خدمت آوگوستوس، امپراتور روم، بود (خان‌مرادی، ۱۳۹۶: ۵۴).

فرهادک که با مادرش موزا ازدواج کرده بود، وی را در شاهی خویش سهیم کرد. همین موضوع انزجار بزرگان را برانگیخت و وی گویا بر اثر فشار ناشی از آن‌ها، از کشور گریخت و به سوریه رفت و در آن‌جا درگذشت. بر سکه‌هایی که فرهادک به همراه مادرش موزا ضرب کرد، آرایش مو و چهره هر دویشان رومی و نوشتن روی سکه (به‌طور کلی نوشته سکه اشکانی پشت آن بود) نیز به تقلید از سکه‌های آگوستوس رومی بود. اما آرایش موی فرهادک بر درهم‌هایش به سبک اشکانی بلند است و گوش‌هایش ناپیدا هستند؛ نوشته‌ها هم، به رسم اشکانی، همگی پشت سکه نگاشته شده‌اند. چهاردرهمی‌های فرهادک و موزا میان زان‌دی‌کوس و اوپ‌یر‌تایوس ۳۱۴ سلوکی (مارس تا سپتامبر ۳ میلادی) ضرب شدند. نوشته روی چهاردرهمی‌ها «شاه‌نشا» و نوشته پشت چهاردرهمی‌ها و درهم‌ها «خدا بانوی آسمان‌ها شاه بانو موزا» است (افتخاری، ۱۳۹۶: ۹۴-۹۵).



(افتخاری، ۱۳۹۶: ۹۴)

جدول ۱- دلایل و چگونگی به تخت نشستن فرمانروایان زن در ایران باستان

دودمان	فرمانروا	نسب	دوران فرمانروایی	دلیل و چگونگی به تخت نشستن
کیانی	همای	دختر بهمن	۳۲ یا ۳۰ سال	عدم وجود هر جانشین یا

چگونگی و ساختارهای بر تخت نشستن زنان فرمانروا در ایران باستان ۲۱

نایب‌السلطنه مذکر				
در این دوره هیچ فرمانروای زنی به تخت پادشاهی نشست.				هخامنشی
اعمال نفوذ و دسیسه همسر شاه تا دست‌یابی وی به تاج و تخت شاهی	۱۲۶-۱۲۵ پ.م. به تنهایی ۱۲۵-۱۲۱ پ.م. به همراه آنتیوخوس هشتم گریپوس	همسر الکساندر بالاس، دمتریوس دوم و آنتیوخوس هفتم و مادر آنتیوخوس هشتم گریپوس	کلئوپاترا تنا	سلوکی
سهیم شدن یک شاه‌بانو در پادشاهی همسر خود که شاه بود	۷۲/۷۳-۸۱/۸۲ پ.م. به همراه کامنسکیر سوم	همسر کامنسکیر سوم	انزازه	الیمایی
اعمال نفوذ و دسیسه همسر شاه تا دست‌یابی وی به تاج و تخت شاهی	۳-۴ م. به همراه فرهادک	مادر فرهادک	موزا	اشکانی
سهیم شدن یک شاه‌بانو در پادشاهی همسر خود که شاه بود	به همراه بهرام دوم	همسر بهرام دوم	شاپوردختک	ساسانی
سهیم شدن یک شاه‌بانو در پادشاهی همسر خود که شاه بود	۴۵۷-۴۵۹ م. فرمانروای تیسفون	مادر هرمز	دینگ	ساسانی
عدم وجود هر جانشین یا نایب‌السلطنه مذکر	۶۲۹-۶۳۰ م.	دختر خسرو پرویز	بوران	ساسانی
عدم وجود هر جانشین یا نایب‌السلطنه مذکر	۶۳۰ م.	دختر خسرو پرویز	آزرمی دخت	ساسانی

۵. نتیجه‌گیری

در ایران باستان هخامنشی تا ساسانی، مرد بودن به خودی خود یک برتری شمرده می‌شد. ساختار پدرتباری همه ابعاد اجتماعی و سیاسی جامعه باستانی ایران را تحت تاثیر خود قرار داده بود و به صورت یک اصل سازمان‌دهنده عمل می‌کرد. بازتاب این نظام در مواردی چون حواریت و جانشینی نمود بارزی داشت. بر اساس قانون طبیعی اهورامزدا، فقط یک مرد می‌توانست بر ایران فرمانروایی کند. هر کس جز آن فردی که برگزیده خدا بود به هر علتی بر گاه شاهی اهورامزدا می‌نشست، مرتکب بزهی شده بود که مکافاتش مرگ بود. در این شرایط سختگیرانه پدرتبار که به شدت از فرمانروایی مردان پشتیبانی می‌کرد، به‌صورت

استثنا و هر چند کوتاه، گاه زنانی بر تخت شاهی ایران تکیه زده‌اند. با بررسی وقایع تاریخی آن دوران، روشن شد که شرایطی که زمینه‌ساز این پدیده شده بودند، از یکی (یا دوساختار) از سه ساختار گوناگون و منفرد تبعیت می‌کردند. نخستین ساختار، عدم وجود هر جانشین یا نایب‌السلطنه مذکر بود که به ناچار به انتخاب یک زن به عنوان فرمانروا می‌انجامید. نمونه این چنین شرایط زمینه‌ساز برای فرمانروایی یک زن در به تخت نشستن همای، شاه‌بانوی اساطیری ایران و نیز بوران و آزرمی دخت شاه‌بانوان ساسانی دیده می‌شود.

دومین ساختار، سهیم شدن یک شاه‌بانو در پادشاهی همسر خود، شاه مذکر، بود. نمونه این چنین شرایط زمینه‌ساز برای فرمانروایی یک زن در به تخت نشستن آنزازه، شاه‌بانوی الیمایی و نیز دینگ و شاپوردخت شاه‌بانوان ساسانی دیده می‌شود. به قدرت رسیدن موزا، شاه‌بانوی مادر/همسر فرهادک اشکانی نیز که چند سال پس از بر تخت نشستن فرهادک به دست فرزند/همسر خود در پادشاهی ایران سهیم شد نیز از همین قاعده پیروی می‌کند اما با توجه به سیر حوادث تاریخی آخرین سال‌های پیش از میلاد و نیز اعمال نفوذ و دسیسه موزا تا کشتن فرهاد چهارم اشکانی که پیش از فرهادک (پسر فرهاد چهارم) همسر وی بود و به قدرت رساندن فرزندش، فرهادک، از این راه بهتر است که ساختار زمینه‌ساز بر تخت نشستن موزا را در سومین نوع خود دسته‌بندی کرد. سومین و واپسین ساختار اعمال نفوذ و دسیسه همسر مونث شاه مذکر تا دستیابی وی به تاج و تخت شاهی بود. نمونه این چنین شرایط زمینه‌ساز برای فرمانروایی یک زن در به تخت نشستن کلئوپاترا ثا، شاه‌بانوی سلوکی و نیز موزا، شاه‌بانوی اشکانی دیده می‌شود.

کتاب‌نامه

- ابن عبری، غریغوریوس (۱۹۹۲)، تاریخ مختصر الدول، دارلمشرق، بیروت.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۷۰). تاریخ کامل، برگردان سیدمحمد حسین روحانی، جلد ۲. تهران: اساطیر.
- ادی، سمویل کندی. (۱۳۹۲). آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی.
- افتخاری، یوسف (۱۳۹۶). گونه‌شناسی سکه‌های اشکانی، بیرجند: قُهستان.
- افتخاری، یوسف (۱۳۹۷). سکه‌شناسی شاهان خراسن، تهران: پازینه.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی، تالیف ابو جعفر محمد بن جریر طبری، به تصحیح محمدتقی بهار، جلد اول، تهران: تابش.
- ثعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸). تاریخ ثعالی، مشهور به غرالاخبار ملوک الفرس و سیرهم، ترجمه محمد فضائلی، تهران: قطره.

- خان‌مرادی، مژگان (۱۳۹۶). زنان خاندان سلطنتی در دوره اشکانی، فصل‌نامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، شماره ۳۶، ۶۷-۴۹.
- دابرووا، ادوارد (۱۳۹۲). مدارکی درباره الیمایس و شوشان پارتی، برگردان هوشنگ صادقی، در: *امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن*، تهران: فرزانه روز، ۶۴۳-۶۵۶.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳). شاهنشاهی ساسانی، برگردان مرتضی ثاقب‌فر، چاپ سوم، تهران: ققنوس.
- دریایی، تورج و رضاخانی، خداداد (۱۳۹۷). *از جیحون تا فرات: ایران‌شهر و دنیای ساسانی*، برگردان مریم بیچوند، تهران: مروارید.
- دنیوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبارالطوال، ترجمه صادق نشات، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی، چاپ دوم، مجلد دوازدهم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و انتشارات روزنه.
- سلوود، دیوید (۱۳۸۳). دولت‌های کوچک جنوب ایران در: *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، مجلد سوم، قسمت اول، پژوهش دانشگاه کمبریج، برگردان حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- شول، مونیکا (۱۳۹۲). مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ خاراکنه پارتی، برگردان هوشنگ صادقی، در: *امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن*، تهران: فرزانه روز، ۶۲۷-۶۴۲.
- عریان، سعید (۱۳۶۱). خسرو قبادان و ریدکی، چپستا، شماره ۹، ۱۰۷۲-۱۰۹۹.
- عریان، سعید (۱۳۸۲). راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه (پهلوی-پارتی)، چاپ اول، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- علوی، هدایت‌الله (۱۳۸۹). *زن در ایران باستان*، چاپ چهارم، تهران: هیرمند.
- فیروزمندی، بهمن و خان‌مرادی، مژگان (۱۳۹۳). درآمدی بر شناخت زنان ایران در عصر اشکانی، زن در فرهنگ و هنر، دوره ششم، شماره ۲، ۲۴۹-۲۶۴.
- کالج، مالکولم (۱۳۸۸). *اشکانیان (پارتیان)*، برگردان مسعود رجب‌نیا، چاپ چهارم، تهران: هیرمند.
- کریستینسن، آرتور (۱۳۶۷). *ایران در زمان ساسانیان*، برگردان رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- گوبل، روبرت (۱۳۸۳). سکه‌های ساسانی در: *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، مجلد سوم، قسمت اول، پژوهش دانشگاه کمبریج، برگردان حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- لؤلین-جونز، لوید (۱۳۹۴). *شاه و دربار در ایران باستان: ۵۵۹ تا ۳۳۱ قبل از میلاد*، برگردان فریدون مجلسی، تهران: نیلوفر.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۳). *ایران در عهد باستان، در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام*، تهران: انتشارات اشرفی.
- ملک‌زاده بیانی، ملکه (۱۳۴۸). پادشاهی پوران‌دخت ملکه ساسانی و پژوهشی درباره سکه‌های زمان او، بررسی‌های تاریخی، سال چهارم، شماره ۱، ۱۹-۳۴.
- ناردو، دان (۱۳۸۷). *جمهوری روم، برگردان سهیل سُمی*، چاپ چهارم، تهران: ققنوس.

نیک‌نامی، کمال‌الدین و دژم‌خوی، مریم (۱۳۹۱). درآمدی بر نظام جنسیت و نابرابری اجتماعی در ایران دوره ساسانی، *جامعه‌شناسی تاریخی*، دوره چهارم، شماره ۱، ۵۵-۷۰.

نیک‌نامی، کمال‌الدین، قاسمی، رضا و رضایی، رضوان (۱۳۹۳). تحلیل اجتماعی زنان در جوامع سلوکی و اشکانی بر اساس مطالعه مهرها و اثرمهرها، *زن در فرهنگ و هنر*، دوره ششم، شماره ۳، ۳۷۷-۳۸۹.

وئلسکی، یوزف (۱۳۸۸). *شاهنشاهی اشکانی*، برگردان مرتضی ثاقب‌فر، چاپ چهارم، تهران: ققنوس. ویزهوفر، یوزف (۱۳۸۹). *ایرانیان، یونانیان و رومیان: نگاهی به داوستد فرهنگی میان ایران و یونان*، برگردان جمشید ارجمند، تهران: فرزانه روز.

ویزهوفر، یوزف (۱۳۹۲). مدارکی درباره تاریخ و فرهنگ پارس در دوران اشکانیان، برگردان هوشنگ صادقی، در: *امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن*، تهران: فرزانه روز، ۶۵۷-۶۷۴.

Bigwood, Joan M. (2004). Queen Mousa, Mother and Wife of King Phraatakes of Parthia: Reevaluation of the Evidence, *Moussion*, 4, 35-70.

Bivar, A. D. H. (2006). History of Eastern Iran, in: *The Cambridge history of Iran: volume 3(1)*, Newyork, Cambridge University Press, fourth printing, 21-99.

Frye, Richard Nelson (2006). The Political History of Iran under the Sasanians', in: *The Cambridge history of Iran: volume 3(1)*, Newyork, Cambridge University Press, fourth printing, 116-180.

Kosmin, Paul J. (2014). *The Land of the Elephant Kings: Space, Territory and Ideology in the Seleucid Empire*, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.

Minns, Ellis H. (1915). Parchments of the Parthian Period from Avroman in Kurdistan, *Journal of Hellenistic Studies*, XXXV, 22-65.

Lukonin, Vladinir and Ivanov, Anatoly (2012). *Persian Art The Last Treasure*, Parkston.

Olson, Mary (2008). Goddesses, Priestesses, Queens and Dancers: Images of Women on Sasanian Silver. *Honors Projects*. Paper 32.

http://digitalcommons.iwu.edu/history_honproj/32

Strugnell, E (2008). Thea Mousa, Roman Queen of Parthia, *Iranica Antiqua*, XLIII, 275-298.

van'tHaaf, P. A. (2007). *Catalogue of Elymaean Coinage: ca. 147 B.C.A.D.* 228, Classical Numismatic Group.

Wright, Nicholas L. (2008). *A Note on Cleopatra Thea, Antiochus Grypus and Athens*, *Mediterranean Archeology*, Vol. 21, pp. 39-42.